

چیستی «مصاحبه یا همایی لفظی» و مطالعه آن در قرآن

زهره اخوان مقدم^۱، خضر پاک‌نیت^{۲*}

۱- استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم تهران، ایران

dr.zo.akhavan@gmail.com

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد تفسیر قرآن مجید دانشکده علوم و فنون قرآن تهران، ایران

khezrpaknyyat@yahoo.com

چکیده

«مصاحبه» در اصطلاح، همراهی دو واژه است که اکثراً عادت بر همراهی دارند و پیوند مفهومی بین آنها جریان دارد. در زبان‌شناسی معاصر از این مقوله با نام «روابط هم‌نشینی» یاد می‌شود؛ اما در نوشته‌های عالمان متقدم مانند سیبویه، ابن هشام، ابن عقیل، جاحظ و ابوهلال در این باره مطالب توجه برانگیزی یافت می‌شود. در پژوهش حاضر کوشش شده است تا با روش تحلیلی-توصیفی سابقه مصاحبه و انواع آن از حیث انحصار و از حیث پیش‌بینی واژه‌ها، ضوابط مصاحبه و اشکال آن و اهمیت و جایگاه مصاحبه تبیین شود، همچنین اثر محیط و تطور زبان در پیدایش و تغییر مصاحبات دقت شود. زان پس انواع مصاحبه در قرآن در دو سطح مطالعه می‌شود: ابتدا در سطح اسلوب اسمی که مشتمل بر سه بخش وصفی، اضافی و عطفی است و قسم اخیر، خود شامل مصاحبه عکوس و متکاملات است. سپس در سطح اسلوب فعلی با دو بخش باهمایی بین فعل و اسم، فعل و حرف جرّ، که مختص و غیر مختص انواع آن هستند.

واژه‌های کلیدی

اعجاز قرآن، مصاحبه لفظی، همایی، روابط هم‌نشینی، سیاق، دلالت، بلاغت.

مقدمه

«هم‌مای‌ی لفظی» در واقع ترجمه اصطلاحات «المُصَاحِبَه، التَّلَازُم، الإِقْتِرَانُ اللَّفْظِي، الرَّصْفُ وَ النَّظْم، التَّضَام، قِيُودُ التَّوَارِد» است که پژوهشگران مُعاصر عرب از این اصطلاحات در تألیفات و نوشته‌های خود استفاده کرده‌اند؛ ولی چون کاربرد مصاحبه بر دیگر اصطلاحات غلبه دارد، ما در این نوشتار آن را گزینش کرده‌ایم.

همایی لفظی از نظریه‌هایی است که علمای مسلمان و نیز زبان‌شناسان عرب و ادیبان از آغاز به آن توجه داشتند و شاهد این مدعا نوشته‌ها و کتاب‌های آنهاست که با نام «فقه اللغه» یا «معاجم معانی» شناخته می‌شوند.

همایی لفظی یکی از پدیده‌های شایع زبانی است و در زبان عرب امر جدید و شگفت‌آوری نیست؛ زیرا مصاحبه لفظی در تمام زبان‌ها شایع است. این همایی ناظر بر «دلالت ترکیب الفاظ بر معنای مطلوب» است، نه اینکه بر حوزه مفهوم لغوی متوقف باشد و این بدان معنا نیست که برای رسیدن به معنای مطلوب ترکیب‌ها به معنی لغوی واژه‌ها نیاز نداریم؛ بلکه معنای لغوی واژه‌ها نقش اساسی و تعیین‌کننده در رسیدن به مقصود همراهی و تلازم واژه‌ها دارد. همراهی و ملازمت بین واژگان ضوابطی دارد که با آن مراد مصاحبه به دست می‌آید و مفهوم ترکیب‌ها نزد گوینده و شنونده پیش بینی می‌شود و فهمیدنی است.

۱. «مُصَاحِبَه» در لغت و اصطلاح

پیش از هر سخنی لازم است مهم‌ترین واژه این نوشتار، در لغت و اصطلاح بررسی شود.

۱-۱. «مُصَاحِبَه» در لغت

این واژه از ریشه (ص. ح. ب) به معنای همراهی، ملازمت و جفت‌شدن بین دو چیز است. ابن فارس درباره اصل ماده آن می‌نویسد: «الصَّادُ وَالْحَاءُ وَالْبَاءُ أَصْلٌ وَ أَحَدٌ يَدُلُّ عَلَى مُقَارَنَةِ شَيْءٍ وَمُقَارَبَتِهِ مِنْ ذَلِكَ الصَّاحِبِ...» (ابن فارس، بی‌تا، ج ۳، ص ۳۳۵) و در لسان‌العرب آمده: «وَكُلُّ مَا لَازِمٌ شَيْئًا فَقَدْ إِسْتَصْحَبَهُ...» (ابن منظور، بی‌تا، ج ۱، صص ۵۲۱-۵۲۰). برخی نیز گفته‌اند: واژه «صاحب» به معنای ملازم و همراه است، چه انسانی باشد یا حیوانی یا مکانی یا زمانی و فرقی نیست که مُصَاحِبَت و همراهی، جسمانی و با بدن باشد که اصل همین است، یا غیرمادی. واژه مصاحبت در عرف به‌کار نمی‌رود، مگر درباره کسی که همراهی و ملازمت او زیاد باشد» (راغب اصفهانی، ۱۳۷۵ش، ج ۲، صص ۳۷۶-۳۷۵). در المعجم الوسيط آمده: «صَاحِبَه مُصَاحِبَه، وَصِحَابًا: رَافِقُهُ؛ بَا او دوستی و رفاقت کرد، بَا او هم‌نشینی کرد. وَ إِسْتَصْحَبَ الشَّيْءَ لَازِمَةً؛ بَا آن چیز همراه شد و از آن دست بر نداشت، ملازم آن شد» (انیس، ۱۳۸۶ش، ج ۱، ص ۱۰۸۰).

۲-۱. «مُصَاحِبَه» در اصطلاح

مصاحبه به شکل عام، «آمدن واژه‌ای در ملازمت و همراهی با واژه‌ای دیگر است» (عبدالعزیز، ۱۴۱۰ق، ص ۱۱). یکی از تعریف‌های مقبول برای «مُصَاحِبَه»، گردهمایی‌های معجمی برای دو کلمه یا بیشتر است که غالباً این عادت بر همراهی و تکرار وقوع آن واژه‌ها به همراه همدیگر و پیوند مفهومی آنها جریان دارد (محمد حلمی هلیل، ۲۰۰۰م، ج ۲۸، ص ۲۴۴).

به کمک همایی زبانی معمولاً حوزه و محدوده و معنای هر واژه‌ای شناخته می‌شود، برای مثال: در زبان

هماهنگی و سازگاری ندارند، نمی‌آیند. جاحظ درباره این همراهی به برخی از آنچه در قرآن کریم آمده است، استدلال می‌کند و می‌گوید: «خدای تعالی در قرآن «جوع: گرسنگی» را جز در موضع عقاب یا در موضع فقر شدید و ناتوانی ظاهری ذکر نکرده و همچنین «مطر: باران» در کاربرد قرآنی فقط در موضع انتقام آمده است». وی سپس نمونه‌هایی از واژگان متلازم در قرآن کریم را ذکر می‌کند و می‌گوید: در قرآن معانی و مفاهیمی یافت می‌شود که گویی از هم جداشدنی نیستند، مانند: «الصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ، الْجُوعُ وَالْخَوْفُ، الْجَنَّةُ وَالنَّارُ، الرَّغْبَةُ وَالرَّهْبَةُ، الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارَ، الْجِنِّ وَالْإِنْسِ» (جاحظ، ۲۰۰۳م، ج ۱، ص ۲۰).

۲-۲. سیبویه و همایی لفظی

علاوه بر جاحظ که با حس قوی و باریک‌اندیش خود پدیده همایی را درک کرده بود، سیبویه نیز نقش همایی را در درستی جمله از لحاظ دلالت، و قراردادن واژه‌ای همراه با واژه متناسب و سازگار با خودش، و همچنین پرهیز از کنار هم آوردن واژگان ناسازگار باهم، تبیین کرده و این موضوع را در «الکتاب» آنجا که سخنش درباره استقامت و احاله از کلام است، با عنوان «الْمُسْتَقِيمُ الْكَلِمَاتُ» نام‌گذاری کرده است. سیبویه کلام را به پنج نوع تقسیم می‌کند:

۱. مستقیم حسن، مانند: أَتَيْتَكَ أُمْسٍ (دیروز نزد تو آمدم)، سَأَتِيكَ غَدًا (فردا نزد تو می‌آیم).

۲. مستقیم محال، مانند: سَأَتِيكَ أُمْسٍ؛ اگرچه ساختار جمله از لحاظ ترکیبی صحیح است؛ ولی از لحاظ مفهومی حرف مستقبل «سین» وارد شده بر فعل که برای آینده به‌کار می‌رود، با «أمس؛ دیروز» هماهنگی ندارد.

عربی گفته می‌شود: «قَطِيعٌ مِنَ الْغَنَمِ»: گله‌ای از گوسفندان» و گفته نمی‌شود: «قَطِيعٌ مِنَ الطَّيْرِ»؛ بلکه گفته می‌شود: «سِرْبٌ مِنَ الطَّيْرِ»: دسته‌ای از پرندگان»؛ همچنین در مرگ شخص می‌گویند: «تَوَفَّى الرَّجُلُ»: مرد جان داد»، ولی «تَوَفَّى الْحِمَارُ» صحیح نیست؛ بلکه بهجای آن «نَفَقَ الْحِمَارُ» را به‌کار می‌برند و نیز گفته نمی‌شود: «نَفَقَ الرَّجُلُ» یا «نَفَقَ النَّبَاتُ». کلمه «حَلِيبٌ»: شیر دوشیده» همواره همراه واژه «حَامِضٌ»: ترشیده» می‌آید و همراه واژه «زَنْخٌ»: گندیده» نمی‌آید (عبدالعزیز، ۱۴۰۹ق، ص ۱۴۳).

۲. «مصاحبه» نزد زبان‌شناسان متقدم عرب

اگرچه در مباحث زبان‌شناسی معاصر، بسیار بر موضوع هم‌نشینی واژه‌ها تأکید می‌شود؛ ولی این بدان معنا نیست که متقدمان از این مسائل بی‌اطلاع بوده و بهره نداشتند. نویسندگان کتاب «المصاحبه فی التّعبير اللغوی» یادآور می‌شود که لغویون و ادباء به همایی توجه داشتند و شاهد این مدعا نوشته‌ها و مصنفات آنها است که با عنوان «فقه اللغه»، «معاجم المعانی» یا «الفاظ کتابی» شناخته می‌شود و ادراک و تفحص علمی آنها با بهترین شیوه در نوشته‌های آنان نمایان است، هر چند که تألیفات خویش را به این اسم نام‌گذاری نکرده‌اند (عبدالعزیز، ۱۴۱۰ق، ص ۶۰). اینک به دیدگاه برخی متقدمان در این باب می‌پردازیم.

۲-۱. جاحظ و همایی لفظی

از عالمانی که به پدیده مصاحبه پی برده و توجه داشته، عمرو بن بحر «جاحظ» است. وی توجه کرده بود که برخی واژگان در مصاحبت واژگان معینی می‌آیند و در مصاحبت واژگان دیگری که با آنها

در نتیجه عبارت، گاهی به قیده‌های اختیاری معینی نیازمند و به عبارت دیگری شبیه می‌شود؛ ولی گزینش الفاظ، باعث تفاوت بین آن دو عبارت در معنی مراد خواهد شد. عسکری این نظریه را در تفرقه بین دو واژه (العلم و المعرفة) آشکار می‌کند و می‌گوید: «اینکه زبان‌شناسان این دو واژه را به‌کار می‌برند، بر این دلالت می‌کند که بین آنها، در معنا تفاوت وجود دارد. لفظ «معرفة» تمییز معلوم را از غیر آن افاده می‌کند؛ ولی لفظ «علم» به تنهایی آن معنا را نمی‌رساند؛ مگر اینکه با نوع دیگری از تخصیص در ذکر معلوم همراه باشد» (عسکری، ۱۴۱۸ق، ص ۲۶).

ابوهلال سخن زهری را در مصاحبت لفظ «عارف» و «الله» خطا شمرده، معتقد است که همایی، واژگان معینی را در هر سیاقی اقتضا می‌کند، پس ممکن است گفته شود: «زید عارف» ولی صحیح نیست که واژه «الله» عز و جل با واژه «عارف» وصف شود، آنگونه که زهری گفته است (عسکری، ۱۴۱۸ق، ص ۸۰). نیز با توجه به امر دوم که ذکر شد باز هم نظریه همایی مشاهده می‌شود؛ زیرا حروف جری که افعال را متعدی می‌کنند، باعث تفاوت در معنای کلمات و عبارات می‌شوند (عسکری، ۱۴۱۸ق، ص ۲۶). در نتیجه همایی حرف جر با فعل در معنی و مفهوم اثر می‌گذارد و ابوهلال در رابطه با این موضوع دو واژه «العفو و الغفران» را برای شاهد مثال ذکر کرده است: «فَكَالْفَرْقُ بَيْنَ الْعَفْوِ وَالْغُفْرَانِ ذَلِكَ أَنَّكَ تَقُولُ: عَفَوْتُ عَنْهُ، فَيَقْتَضِي ذَلِكَ أَنَّكَ مَحَوْتَ الدَّمَ وَالْعِقَابَ عَنْهُ وَتَقُولُ: غَفَرْتُ لَهُ فَيَقْتَضِي ذَلِكَ أَنَّكَ سَتَرْتَ لَهُ ذَنْبَهُ وَلَمْ تَقْضِ حَقَّهُ بِهِ» (عسکری، ۱۴۱۸ق، ص ۲۶). درجایی دیگر آشکارا به اثر تعدی در معنی و مفهوم تصریح کرده است و عبارت زیر را برای شاهد مثال می‌آورد:

۳. مستقیم کذب، مانند: حَمَلْتُ الْجَبَلَ (کوه را حمل کردم)، وَشَرِبْتُ مَاءَ الْبَحْرِ (آب دریا را نوشیدم).
 ۴. مستقیم قبیح: هرگاه لفظ در غیر جایگاه خود بیاید، مانند: قَدْ زِيداً رَأَيْتُ، وَكَيْ زِيداً يَأْتِيكَ. دو حرف «قد» و «کي» مختص به فعل هستند و نباید بین آنها و فعل، فاصله باشد.
 ۵. مُحَالِ كَذِب، مانند: سَوْفَ أَشْرَبُ مَاءَ الْبَحْرِ أَمْسٍ. جمع‌شدن زمان آینده و گذشته صحیح نیست؛ بنابراین آمدن «سوف» و «امس» با هم جایز نیست، همچنین نوشیدن تمام آب دریا ناممکن است. (سیبویه، ۲۰۰۱م، ج ۱، صص ۲۶-۲۵).

۲-۳. ابوهلال و همایی لفظی

عالم دیگری که نظریه اقتران لفظی برای او حایز اهمیت است و در تألیفات خویش آن را نمایان کرده، صاحب کتاب «الْفُرُوقُ الْلُغَوِيَّةُ» است. ابوهلال عسکری این کتاب را برای اثبات تفاوت واژگان به‌ظاهر مترادف و هم‌معنا نوشت که این امر از خلال منهج و روشی که در تفرقه بین مترادفات وضع کرده بود، به‌خوبی مشاهده می‌شود. برای نمونه در جایی می‌نویسد: «فَأَمَّا مَا يُعْرَفُ بِهِ الْفَرْقُ بَيْنَ هَذِهِ الْمَعَانِي وَأَشْبَاهِهَا فَأَشْيَاءٌ كَثِيرَةٌ: ۱- مِنْهَا اخْتِلَافٌ مَا يُسْتَعْمَلُ عَلَيْهِ اللَّفْظَانِ اللَّذَانِ يَرَادُ الْفَرْقُ بَيْنَ مَعْنِيهِمَا؛ ۲- وَمِنْهَا اعْتِبَارُ الْحُرُوفِ الَّتِي تُعَدَّى بِهَا الْأَفْعَالُ...» (عسکری، ۱۴۱۸ق، ص ۲۵). ابوهلال بر نمونه‌های دیگری نیز در تفرقه بین الفاظ مترادف اعتماد کرده است (عسکری، ۱۴۱۸ق، ص ۲۶). وی با توجه به دلیل اول و اختلاف آنچه که دو واژه درباره آن به‌کار می‌روند، چنین گفته است که اختلاف عبارات و اسم‌ها موجب اختلاف در معانی و مفاهیم می‌شود (عسکری، ۱۴۱۸ق، ص ۲۲).

امکان هم داشته باشد که در مواقع زیادی کلمات دیگر بتوانند جایگزین آن شوند، این نوع همراهی ایجاد می‌شود. برای نمونه کلمه «أصفر: زرد» برخلاف ارتباطی که در بعضی مواقع با کلمات معین مانند «رَمَل: ماسه»، «لَیْمُون: میوه لیمو»، «وَجْه: چهره» و ... دارد، گاهی وصف برای کلمات غیر محدودی است (مختار عمر، ۱۴۱۸ق، ص ۱۳۴).

۲-۳. همراهی یکنواخت و ضابطه‌مند (تصاحبٍ مُنتَظِم) آن‌چنان که از شواهد و فرهنگ‌های لغت بر می‌آید هنگامی که همراهی برخی کلمات باهم تکرار شده باشد، تصاحب منتظم محقق می‌شود و در این گونه تصاحب، امکان جایگزینی جزئی از آن به جزئی دیگر و همچنین اضافه چیزی دیگر به آن وجود ندارد. از این گونه تصاحب در لغت عرب به فراوانی یافت می‌شود. برای مثال گفته می‌شود: «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ» ولی گفته نمی‌شود: «الْأَمَانُ عَلَیْكُمْ»؛ همچنین درباره «رمضان کریم» گفته نمی‌شود: «عید کریم»، «رمضان طَیِّب» و «رمضان سعید» (مختار عمر، ۱۴۱۸ق، صص ۱۳۵-۱۳۴)

۴. انواع مصاحبه، (اقتران) از حیث پیش‌بینی واژه‌ها برخی دیگر از زبان‌شناسان اقتران یا تصاحب را به دو گونه دیگر برشمرده‌اند:

۴-۱. اقترانِ عادی یا «رَصْفِ اعْتیادی»

نوعی مصاحبت است که شنونده، عادتاً معنا را از کلام می‌فهمد؛ یعنی چیدن و در کنار هم قرار گرفتن کلماتی که انسان به آنها عادت کرده است. این نوع، در کلام عادی به‌کثرت یافت می‌شود (برکاوی، ۱۴۱۱ق،

«هرگاه گفته شود: عفا عنه، اقتضا می‌کند که چیزی از آن ازاله شود و هرگاه گفته شود: غفر له، اقتضا می‌کند که چیزی برای آن اثبات شود» (عسکری، ۱۴۱۸ق، ص ۲۳۶).

۲-۴. ابن هشام و همایی لفظی

این نحوی بزرگ عرب با توجه به اهداف نحوی، تلازم بین برخی ادوات در جملات عربی و همچنین بین ارکان آنها را ثابت کرده و درباره تلازم بین فعل و فاعل نوشته است: «فعل و فاعل به‌مثابه کلمه واحدی هستند و سزاوار است که آن دو به همدیگر متصل باشند...» (ابن هشام، ۱۴۱۴ق، ص ۲۴۶). جمله مزبور از ابن هشام، بر تصاحب و اتصال بین فعل و فاعل تأکید می‌کند.

۲-۵. ابن عقیل و همایی لفظی

این نحوی مشهور درباره تلازم حرف «فاء» با «أما» می‌گوید: «أما» حرف تفصیل و قائم مقام ادات شرط و فعل شرط است. به‌همین جهت لازم است همیشه بعد از «أما» حرف «فاء» جواب شرط بیاید، مانند: «أما زید فمطلق» (ابن عقیل، ۱۴۲۱ق، ص ۲۹۳)، سپس به شعری از ابن مالک در الفیه استناد کرده است (ابن عقیل، ۱۴۲۱ق، ص ۲۹۳).

۳. انواع مصاحبه از حیث انحصار

نویسنده کتاب «صناعه المعجم الحدیث» تصاحب و همراهی بین کلمات در سیاق‌های لغوی را به دوگونه تقسیم کرده است:

۳-۱. همراهی مستقل (تصاحبِ حُرّ): هنگامی که کلمه‌ای در همراهی کلمات غیر محدودی بیاید و

در غیر معنای اصلی خود (معنای مجازی) به کار رود. سیبویه به نقش مجاز در قبول چنین جملاتی با نام: «باب استعمال الفعل فی اللفظ لا فی المعنی لاتساعهم فی الکلام، والإیجاز والاختصار» اشاره کرده (سیبویه، ۲۰۰۱م، ج ۱، ص ۲۱۱) و برای آن نمونه‌های فراوانی ذکر کرده است، مانند: «أُكَلَّتِ الارضُ كذا وكذا»، که واژه «أکل» تناسب معجمی با واژه «أرض» ندارد، پس در حقیقت مراد از آن معنای مجازی است. در نتیجه هرگاه «أکل» به همراه «أرض» بیاید مقصود از آن «أَصَابَ مِنْ خَيْرِهَا: از خیر آن (زمین) به دست آورد» خواهد بود. وی بیان کرده که این نوع از کلام فراوان است و شمارش پذیر نیست (سیبویه، ۲۰۰۱م، ج ۱، ص ۲۱۵-۲۱۴).

از لغویان عرب که به نقش مجاز در قبول این نوع رَصَف (اقتران غیر عادی) اشاره کرده‌اند، ابوهلال عسکری است. او در اکثر نمونه‌ها به اقتران غیر عادی اشاره کرده و برای مثال چنین آورده است که: «...می‌گویی: «تَغَطَّيْتُ بِاللَّيَابِ: خود را با لباس پوشاندم» و نمی‌گویی «تَغَشَّيْتُ بِاللَّيَابِ: خود را با لباس پوشاندم» و اگر واژه «الغشاء» در موضع «الغطاء» به کار رود، برای گستردگی و افزایش دامنه است» (عسکری، ۱۴۱۸ق، ص ۲۸۸).

۵. ضوابط مصاحبه

دانستیم «مصاحبه» اقتران و همایی واژه‌هاست؛ ولی تحقق همایی، به ضابطه‌هایی نیازمند است که در ادامه می‌آید.

۱-۵. سازگاری واژه‌ها در همایی (توافقیت مصاحبه) مقصود از توافقیت مصاحبه، هماهنگی و سازگاری برخی از کلمات با برخی دیگر است و این توافقیت و

ص ۵۳) و نزد شنونده پیش‌بینی می‌شود؛ زیرا متکلمان بر هماهنگی و عرف و توافق درباره معنی و مفهوم یک لفظ، اعتماد می‌کنند؛ بنابراین وقتی متکلم می‌گوید: «عُصْن: شاخه»، مخاطب عادتاً کلمه «شجره: درخت» را پیش‌بینی می‌کند و هنگامی که کلمه «خَرِير: شُرْشُر» را بشنود، کلمه «ماء: آب» منظور است و هنگامی که «نَهَيْق: عرعر» را بشنود کلمه «حمار» را پیش‌بینی می‌کند... (حسام‌الدین، ۲۰۰۰م، ص ۳۶).

۲-۴. اقتران غیر عادی یا «رَصَفِ بليغ»

این اقتران تصاحبی است که برای مخاطب پیش‌بینی می‌شود و در اسلوب‌های خاص و نیز در برخی کتاب‌های ذی‌نفع موجود است (برکاوی، ۱۴۱۱ق، ص ۵۳). همراهی واژه‌ها نزد شنونده عادتاً انتظار نمی‌رود و در نتیجه شنونده معنا را نمی‌فهمد؛ زیرا به خصوصیت نص و نوآوری یک نویسنده یا یک شاعر و میزان بلیغ بودن او مربوط می‌شود (حسام‌الدین، ۲۰۰۰م، ص ۳۷). همایی غیر عادی، حالات ویژه‌ای دارد که به صورت اتفاقی ملاحظه و به‌گونه‌ای غیر طبیعی نمایان می‌شود. اهمیت این نوع بیشتر در مسائل ادبی است؛ زیرا از وسایل ادبی مؤثری است که نویسنده یا شاعر به‌خاطر آن به سختی و مشقت می‌افتد، هرچند بیان نصی کوچک یا بزرگ باشد. برخی از مسائل ممکن نیست با وسایل عادی برای ما روشن شود از این جهت، هنگامی که مطرح می‌شوند، فهمیدن آنها برای ما مشکل است و نمی‌توانیم به‌طور مستقیم به تجربه ویژه‌ای اعتماد کنیم (عبد العزیز، ۱۴۱۰ق، صص ۵۳-۵۲).

بنابراین در رصف بلیغ، عادتاً دو واژه‌ای که با هم سازگاری ندارند نباید کنار هم بیابند، مگر یکی از آنها

هماهنگی برخی کلمات با برخی دیگر وسعت بیشتری دارد و در ترکیب‌های مختلف به کار می‌رود (حسام‌الدین، ۱۴۰۵ق، ص ۲۵۸). نمونه کلماتی که میانگین کبیر دارند، واژه «اهل» است که به واژه‌های مختلفی اضافه می‌شود و می‌توان گفت: «أهل البيت»، «اهل الكهف»، «اهل العدل»، «اهل التوحيد» و... (عبدالعزیز، ۱۴۰۹ق، ص ۱۴۳) و همچنین کلمه «جید» ممکن است همراه هر کلمه‌ای به کار برده شود (عبدالعزیز، ۱۴۱۰ق، ص ۴۲).

۲-۲-۵. کلمات دارای میانگین ضعیف

این نوع میانگین، آمدن قیدها را به صورت قاطع بر کلمه‌ای که با آن مقترن است واجب می‌کند (صالح حسنین، ۲۰۰۵م، ص ۸۲). مانند کلمه «أشقر»: بسیار سرخ و متمایل به زرد بودن، که فقط با واژه «بنت» همراه می‌شود و می‌گوییم: «أَلْبِنْتُ شَقْرَاءُ»؛ ولی نمی‌توان گفت: «الْفُسْتَانُ أَشْقَرٌ» یا «الْوَلَدُ أَشْقَرٌ» (صالح حسنین، ۲۰۰۵م، ص ۸۲). یا مانند وصف فاسد شدن که برای هر نوع خوراک، صفت خاصی مقرون می‌شود. از این رو می‌گوییم: «لَحْمٌ فَاسِدٌ: گوشت خراب و فاسد»، «لَبَنٌ حَامِضٌ: شیر ترشیده» و «بَيْضٌ مُمَشَّشٌ: تخم مرغ گندیده» و گفته نمی‌شود: «لَحْمٌ حَامِضٌ» یا «لَبَنٌ مُمَشَّشٌ» (عبدالعزیز، ۱۴۰۹ق، ص ۱۴۳).

صوت حیوانات نیز از واژه‌هایی است که میانگین ضعیف دارد و اختصاصی هستند؛ مثلاً گفته می‌شود: «زَارَ الْأَسَدُ: شیر غرّش کرد»، «عَوَى الذِّئْبُ: گرگ زوزه کشید»، «نَبَحَ الْكَلْبُ: سگ پارس کرد»، «مَاءَتِ الْقِطْءُ: گربه میومیو کرد» و «نَهَقَ الْحِمَارُ: الاغ عرعر کرد» و... کافی است که گفته شود «زَارَ» پس با این کلمه،

انطباق و سازگاری بر معلومات زبانی ما متکی است (حسام‌الدین، ۱۴۰۵ق، ص ۲۵۸). در این باره محمد هیکل در «مجله عالم الفکر» گوید: قیود نحوی و دلّالی، همایی را متمایز و مشخص نمی‌کند؛ بلکه صرفاً ناظر بر قابلیت تجمّع و به‌کارگیری و خصوصیت زبانی است (محمد حلمی هلیل، ۲۰۰۰م، ص ۲۴۵). برای نمونه کلمه «شاهق: بلند، مرتفع» همراه کلمه «رَجُلٌ» توافقیّت ندارد؛ بلکه همراه کلمه دیگری مانند «جَبَلٌ» هماهنگی و سازگاری دارد، پس می‌گوییم: «جَبَلٌ شَاهِقٌ: کوه مرتفع و بلند»؛ اما کلمه «طَوِيلٌ» همراه کلمه «رَجُلٌ» توافقیّت دارد، پس می‌گوییم: «رَجُلٌ طَوِيلٌ» (حسام‌الدین، ۲۰۰۰م، ج ۱، ص ۳۷).

۲-۵. حوزه و محدوده همایی (مدی المصاحبه)

منظور از محدوده مصاحبه آن است که کلمه منظور در چه سطح و چه اندازه با کلمات دیگر هماهنگ و سازگار می‌شود و در خلال کلمات دیگر می‌آید و آیا آمدن کلمه منظور در خلال کلمات دیگر زیاد دیده می‌شود یا متوسط و یا کم (عبدالعزیز، ۱۴۱۰ق، ص ۲۷). از این لحاظ هر کلمه‌ای میانگین خاصی دارد که در مصاحبت با کلمات دیگر می‌آید و این مصاحبت و ملازمت در خلال کلمات دیگر متفاوت است (عبدالعزیز، ۱۴۰۹ق، ص ۱۴۲). ممکن است کلمات از لحاظ میانگین مصاحبت با کلمات دیگر به صورت‌های زیر بیابند:

۱-۲-۵. کلمات دارای میانگین کبیر

کلمه یا کلماتی است که حوزه مصاحبت و ملازمت آنها با کلمات دیگر زیاد است و دایره

دو کلمه به صورت پی در پی بیانند و غالباً تناسب و هماهنگی بین آن دو کلمه برقرار باشد. این تابع و پی در پی آمدن به صورت‌های ذیل می‌تواند باشد (عبد العزیز، ۱۴۱۰ق، ص ۸۸):

۱-۶. صفت و موصوف

مانند: «الْقَوَى الْعَامِلَةُ: نیروی فعال» و «الْحَرْبُ الْبَارِدَةُ: جنگ سرد» (عوض حیدر، ۱۴۱۹ق، ص ۱۶۳).

۲-۶. مضاف و مضاف‌الیه

مانند: «صَدِيقُ السُّوءِ: دوست شرور» و «أَهْلُ الذُّكْرِ: دانیان».

۳-۶. معطوف و معطوف علیه

مانند: «السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ»، «يُحْيِي وَيُمِيتُ».

۴-۶. فعل و فاعل

مانند: «نَبَحَ الْكَلْبُ»، «مَاءَتِ الْقِطْعَةُ».

۵-۶. فعل و مفعول

مانند: «تَشَنَّ سُلْطَاتُ الْإِحْتِلَالِ حَمَلَةً إِعْتِقَالَاتٍ: قدرت‌های اشغالگر از هر سو حملات دستگیری را آغاز کردند».

۶-۶. فعل و متعلقش

مانند: «تَمْشِي عَلَى إِسْتِحْيَاءٍ» (قصص: ۲۵)؛ با حالت شرم و حیا گام برمی‌داشت.

۷-۶. تضاد (عُكُوس)

مانند: الشرق و الغرب، الكثير و القليل، الاعمى و البصير، الغنى و الفقير.

«الأسد» شناخته می‌شود یا گفته شود «نَبَحَ» که با آن «کلب» شناخته می‌شود (عبدالعزیز، ۲۰۰۵م، ص ۱۴۳).

۳-۲-۵. کلمات دارای میانگین متوسط

یعنی کلماتی که از لحاظ حوزه مقارنت و هماهنگی در حد متوسط قرار دارند، مانند فعل «مَاتَ» که اقتران و همراهی را با کلمات «انسان»، «نبات» و «حیوان» می‌پذیرد (عبدالعزیز، ۲۰۰۵م، ص ۸۲)؛ لذا می‌توان گفت: «مَاتَ الْحِمَارُ» و «مَاتَتِ الزَّهْرَةُ: کُلُّ از بین رفت» (حسام‌الدین، ۱۴۰۵ق، ص ۲۵۸) و اما اقتران و همراهی را با جمادات نمی‌پذیرد. در نتیجه گفته نمی‌شود: «مَاتَ الْمَنْزِلُ» یا «مَاتَ الْكُرْسِيُّ» (صالح حسنین، ۲۰۰۵م، ص ۸۳).

۳-۵. بَسَامِدِ هَمَائِي (تَوَاتُرِيَتْ مِصْحَابِهِ)

هم‌آیی‌های زبانی نوعی از تواتر متلازم برای بعضی از کلمات است که امکان تغییر و تبدیل در آن ممکن نیست. لازم به ذکر است که درباره آن، رابطه قواعد زبانی موجود نیست و تنها به اتفاق متکلمین زبان و اصطلاحات آنها بستگی دارد. این نوع از تواتر متلازم بین واژگان، در همه زبان‌ها شناخته شده است (حسام‌الدین، ۲۰۰۰م، ص ۳۷). نمونه آن در زبان عربی بوفور یافت می‌شود، مانند: «طَافَ حَوْلَ الْكَعْبَةِ» و «سَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ» (حسام‌الدین، ۲۰۰۰م، ص ۳۷). چنانچه می‌بینید فعل «طاف» همیشه با کعبه و فعل «سعی» همواره با صفا و مروه می‌آید و این همایی، طبق قاعده خاصی نیست.

۶. ساختارها و صورت‌های «مِصْحَابِهِ»

همان‌طور که معلوم شد مصاحبه به معنای «تَتَابَعِ دو کلمه» است (صالح حسنین، ۲۰۰۵م، ص ۸۱)، یعنی

۶-۸. مترادفات

الفاظی که در دلالت، متقارب و به هم نزدیک هستند، مانند: المستقر و المقام، البث و الحزن، یحفظ و یرعی.

۶-۹. مکمل‌ها (متکاملات)

مانند: السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ، الْحَيَّانُ وَالنَّبَاتُ، الْحَدِيدُ وَالنَّارُ، الْحَاضِرُ وَالْمُسْتَقْبَلُ، الْوَرَقَةُ وَالْقَلَمُ (عبدالعزیز، ۱۴۱۰ق، ص ۸۸).

یا درباره واژه «حَمَلَةٌ» گفته می‌شود: «حَمَلَةُ التَّوَعِيَّةِ الدِّينِيَّةِ بَوَازَرَةِ الْأَوْقَافِ: تَبْلِغَاتُ بِيَدَارِي اسْلَامِي سَازِمَانِ اَوْقَافِ»، و «الْحَمَلَةُ الْقَوْمِيَّةُ ضِدُّ شَلَلِ الْأَطْفَالِ: نَهَضَتْ مَلَى مَبَارَزِهِ بِأَفْلَحِ اَطْفَالِ» و «الْحَمَلَةُ الْفَرَنْسِيَّةُ عَلَي مِصْرَ: تَهَاجَمِ فِرَانِسِه بِه مِصْرَ». نیز در واژه «يوم» گفته می‌شود: يوم الجمعة، يوم العيد، يوم القيامة، يوم البعث و... خلاصه اینکه در رفع ابهام الفاظ و غموض و پیچیدگی‌هایی که در این نوع از کلمات رایج است، همایی نقش محوری و مهم را ایفا می‌کند.

۸. اهمیت مصاحبه

در بحث از اهمیت مصاحبه بیشتر از سایر جوانب، نقش همایی در تحدید و تعیین دلالت کلمات ظاهر می‌شود. برای مثال واژه «أهل» به معنای «أُسْرَةُ الرَّجُلِ أَوْ قَرَابَتِهِ: خانواده مرد یا نزدیکان او» است؛ ولی همین واژه از طریق همایی‌های لفظی، دلالت‌های دیگری را کسب می‌کند (حسام‌الدین، ۲۰۰۰م، ج ۱، ص ۳۶). گاه واژه «أهل» با واژه «بیت» اقتران و همراهی پیدا می‌کند و از «أهل البیت» نتیجه دیگری حاصل می‌شود و بر چیز دیگری دلالت می‌کند و آن قرابت و خویشاوندی پیامبر (ص) است. گاه واژه «أهل» با کلمه «الکتاب» مقترن و همراه می‌شود و می‌گوییم «أهل الکتاب». در نتیجه دلالت جدیدی را به دست می‌آورد و آن «یهود و نصاری» هستند. گاه با کلمه «مدینه» مصاحبت می‌کند، و می‌گوییم: «أهل المدینه» که دلالت دیگری کسب کرده و مقصود از آن ساکنان مدینه پیامبر (ص) است.

به نمونه دیگری توجه کنید؛ کلمه «الکُرسی» با مصاحبت‌های مختلف، دلالت‌های متعددی پیدا می‌کند و از دلالت معروف خود خارج می‌شود. دلالت

۷. نیاز به «مصاحبه» در الفاظ مبهم

با تأمل در ویژگی الفاظ درمی‌یابیم که هرگاه معنای واژه در ابهام فرو رفت، آن زمان احتیاج به واژه‌ای خواهد داشت تا در مصاحبت آن بیاید و دلالتش را روشن کند؛ بنابراین واژگان مبهم، نیاز ضروری به الفاظ دیگر دارند تا ملایم آنها شوند و در اثر این همایی ابهامشان بر طرف شود، مانند واژه «مُعَدَّلٌ»، که معنایش آشکار نمی‌شود جز در مصاحبت با واژگان دیگر. برای این اساس گفته می‌شود: «مُعَدَّلٌ التَّنْزِيحُ فِي الْبِلَادِ: میانگین تورم در کشورها»، «مُعَدَّلٌ التَّنْمِيَّةُ يَزِدَادُ فِي الْبِلَادِ: میانگین رشد در کشورها بالا رفت»، و «مُعَدَّلُ الْأَعْمَارِ فِي إِسْرَائِيلَ يَصِلُ ۷۸/۹ عَامًا: میانگین عمر در اسرائیل به ۷۸/۹ سال رسید» و «مُعَدَّلُ الْبَطَالَةِ إِرْتَفَعَ فِي الْأَوْنَةِ الْأَخِيرَةِ: میانگین بیکاری در مدت‌های اخیر بالا رفت». نمونه دیگر، دلالت واژه «مَشْرُوعٌ» است که با واژه‌های دیگر روشن می‌شود: «مَشْرُوعٌ تِجَارِيٌّ: پروژه بازرگانی» و «مَشْرُوعٌ إِسْتِثْمَارِيٌّ: پروژه سرمایه‌گذاری». نیز درباره به‌کارگیری واژه «عَمَلِيَّةٌ»، باید گفت: «عَمَلِيَّةٌ جِرَاحِيَّةٌ: عمل جراحی» و «عَمَلِيَّةٌ فِدَائِيَّةٌ: عملیات جان‌فدایی».

چون عمل سواری، با اسب ملازمت دارد نه با سگ (عبدالعزیز، ۱۴۱۰ق، ص ۴۴).

نتیجه بحث آنکه هم‌آی و «مصاحبه»، در تمیزدادن بین مفاهیم کمک شایانی می‌کند و با آن می‌توان واژگان هماهنگ و سازگار با هم و همچنین واژگان ناهماهنگ و ناسازگار را مشخص و معین کرد.

۹. اثر محیط در پیدایش مصاحبات

زبان از عوامل و اسباب پیرامون که از نزدیک با انسان و محیط زندگی‌اش ارتباط دارد، تأثیر می‌پذیرد و جامعه بشری این حقیقت را آشکار می‌سازد (سامرای، ۱۹۸۷م، ص ۱۶۹). محیط، تأثیر مهم و توجه‌برانگیزی در پیدایش مصاحبات بین واژگان دارد که در اصل، محصول عادت و ویژگی زبان است و به نوع معین و خاصی از ترکیب‌ها ارتباط ندارد (عبدالعزیز، ۱۴۱۰ق، ص ۴۴). این عادت زبانی به توافق یا اتفاق نظر جماعتی درباره معنی و مفهوم لفظی، نزد گویندگان یک زبان بر می‌گردد (حسام‌الدین، ۲۰۰۰م، ج ۱، صص ۳۶-۳۷)؛ به همین دلیل ما برخی مصاحبات را می‌یابیم که در محیط معینی شایع است و در محیط دیگر شایع نیست. مثلاً در مصر گفته می‌شود: «عِش و مِلْح: نان و نمک» و در عربستان گفته می‌شود: «تَمْر و لَبَن: خرما و ماست» (عبدالعزیز، ۱۴۱۰ق، ص ۵۲). اگر به کتاب «ثمار القلوب» ثعالبی مراجعه کنیم، بخش‌های بزرگی از مصاحبات را می‌یابیم که به محیط بر می‌گردند. ثعالبی در باب ۴۴ برخی از مصاحبات را ذکر می‌کند که محیط طبیعی آنها را ایجاد کرده است، مانند: «دار الندوة، دارسفیان، دار البطح، حصن تیماء، کعبه

معروف و اولیه، همان چیزی است که روی آن می‌نشینند؛ اما با واژه‌های هم‌نشین، معانی متفاوتی می‌یابد که در جملات زیر دیده می‌شود: «قَبِلَ صَدِيقِي كُرْسِيًّا جَامِعِيًّا: دوستم یک منصب دانشگاهی پذیرفت»، «أَصِيحَّ صَدِيقِي أَسْتَاذَ كُرْسِيٍّ: دوستم صاحب مدرک دانشگاهی شد» و «حَكَمَتِ الْمَحْكَمَةُ عَلَى الْمُتَهَمِ بِالْكُرْسِيِّ الْكَهْرِبَائِيِّ: دادگاه متهم را به صندلی الکتریکی محکوم کرد». «کرسی» در مثال اول به معنای مقام و پست دانشگاهی، در مثال دوم به معنای مدرک دانشگاهی، و در مثال سوم به معنای ابزاری برای اعدام کردن است (صالح حسنین، ۲۰۰۵م، صص ۸۲-۸۱). با توجه به نمونه‌های مذکور، اهمیت همایی در تحدید و تشخیص دلالت و مفهوم آشکار شد و شکی نیست که در تشخیص و تعیین معنای کلمات، همایی نقش بسزایی دارد (برکاو، ۱۴۱۱ق، ص ۵۳). بر اساس آنچه گفته شد، تأکید می‌کنیم که هرگاه متکلم، قواعد گزینش بین کلمات را مراعات نکند، انحرافات دلالتی از آن حاصل می‌شود. برای نمونه اگر بگوییم: «الماء هَشٌّ: آب شُل»، همایی «ماء» با «هَشٌّ» خارج از قانون همایی زبانی است و منجر به تباهی معنا می‌شود، همچنین هرگاه از عبارت «تَجَوَّغَتِ الزَّهْرَةُ فِي الصَّحْرَاءِ: گُل در صحرا گشت‌زنی کرد» معنای مجازی قصد نشود، موجب انحراف در دلالت خواهد بود (صالح حسنین، ۲۰۰۵م، ص ۱۱۷). برای برقراری ملازمت و همراهی صحیح بین دو واژه چاره‌ای نیست، جز اینکه به تناسب و سازگاری آن دو توجه شود. در دو جمله «أَرْكَبَ الْكَلْبُ: سگ سواری داد» و «أَرْكَبَ الْفَرَسُ: اسب سواری داد» دقت کنید که از لحاظ نحوی سالم هستند؛ ولی جمله اول به سبب فساد تلازم بین سگ و عمل سواری صحیح نیست؛

(قَيْدُ الْأَوَابِدِ) همراه کرد؛ درحالی که هیچ کس پیش از او این تعبیر را نشنیده بود» (ابن اثیر، ۱۴۱۱ق، ص ۳۸). آنچه سخنان ابن اثیر را تأیید می‌کند این است که رسول خدا(ص) تعبیراتی را ایجاد کرده که عرب قبل از او، به آن تعبیرات، سخن نگفته است. سیوطی برخی از آنها را که پیامبر فرموده و قبل از ایشان از کسی شنیده نشده، آورده است، مانند: «مَاتَ حَتْفَ أَنْفِهِ: به مرگ طبیعی مُرد»، «الآنَ حَمِيَّ الْوَطِيسِ: اکنون امر جنگیدن شدت گرفت»، «الْحَرْبُ خُدْعَةٌ: جنگ نیرنگ و فریب است»، «إِيَّاكُمْ وَخَضْرَاءَ الدَّمَنِ: پرهیزید از ازدواج با زنان زیبارویی که در میان خانواده‌های ناپسند، نشو و نما یافته‌اند»، «لَا يُلْدَغُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرِ مَرَّتَيْنِ: انسان مؤمن از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود» و... (سیوطی، ۱۴۰۰ق، ج ۱، ص ۳۰۲)؛ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که بسیاری از اسلوب‌های زبان و ترکیب‌های آن به به‌کارگیری افراد سرشناس برمی‌گردد، که مردم از آنها تقلید می‌کنند و با به‌کاربردن آن تعابیر، رایج می‌شوند و این از نوع تأثیر متقابل بین فرد و زبان است.

۱۰. مصاحبه و تطوّر زبانی

پدیده تطوّر زبانی دلالت آشکاری دارد بر اینکه زبان موجودی زنده است و از عوامل و پدیده‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی که پیرامونش وجود دارد، تأثیر می‌پذیرد (بشر، ۱۹۸۷م، ص ۱۷۰). پژوهشگر معاصر دیگری معتقد است تطوّر زبانی پدیده‌ای طبیعی و امری حتمی است که لازم است بدان اعتراف شود» (انیس، ۱۹۸۰م، ص ۱۲۳). از بهترین دلایل بر تطوّر و تحوّل زبانی، چیزی است که برای زبان عربی بعد از نزول قرآن کریم رخ داده و

نجران، قصر غمدان، قبه ازدشیر، ایوان کسری، اهرام مصر، مناره الإسکندریه، مسجد دمشق» (ثعالبی، ۱۹۸۵م، ص ۵۱۸). همچنین در باب ۴۵ مثال‌های دیگری از این نوع مصاحبات آورده است: «خَرَجَ مِصر، كَتَانَ مِصر، تَفَّاحَ الشَّام، زَيْتَ الشَّام، عُوْدَ الهِنْد، سُيُوفَ الهِنْد» (ثعالبی، ۱۹۸۵م، ص ۵۳۰). ملاحظه می‌کنیم که فرهنگ زبانی جامعه، جزئی از محیط به‌شمار می‌آید و تأثیر بسزایی در پیدایش و ساختار متلازمات بین واژگان دارد.

دکتر کریم زکی در کتاب «التعبير الإصطلاحی» درباره نقش فرهنگ جامعه در پیدایش مصاحبات بین الفاظ می‌نویسد: «فرهنگ جامعه در اعتقادات، عادات، سنت‌ها و افکار متکلمان یک زبان و همچنین شرایط و تجربه‌های زندگی که بر آنها می‌گذرد، ظاهر می‌شود» (حسام‌الدین، ۱۴۰۵ق، ص ۱۱۹). برخی از مصاحبات بین واژگان که نقش محیط در ایجاد آنها آشکار می‌شود، به فرهنگ دینی بر می‌گردد، مانند: «الْحِجَّ وَ الْعُمْرَةَ، الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ، الْإِسْرَاءَ وَ الْمِعْرَاجَ، الْوُضُوءَ وَ الصَّلَاةَ، الْآخِرَةَ وَ الْأُولَى، الظَّاهِرَ وَ الْبَاطِنَ، وَ قَدْ اللهُ، خَضْرَاءَ الدَّمَنِ، الْبَيْتَ الْحَرَامَ، بَيْتَ اللهِ» (حسام‌الدین، ۱۴۰۵ق، صص ۲۶۴-۲۶۳). ابن اثیر گفته است که: گاهی برخی از تعبیرات را افراد خاصی به وجود آورده‌اند که ممکن است این تعبیرات را قبلاً کسی نشنیده و به‌کار نبرده باشد. او در این زمینه می‌نویسد: «هر یک از شاعران و سخنوران چیزی را به خود اختصاص داده‌اند که آن را از توسّعات مجازی اختراع کرده‌اند». وی در تأیید این دیدگاه خود به سخن امرؤ القیس استناد می‌کند و می‌نویسد: «امرؤ القیس چیزی را اختراع کرد که قبل از او به‌کار نمی‌رفت، اولین کسی است که (فَرَسَ: اسب) را با

احدی شنیده نشده است که آنها را در زبان جدید به کار گیرد» (انیس، ۱۹۸۰م، ص ۱۴۷).

در حال حاضر نیز همایی‌های لغوی جدیدی را می‌یابیم که بین برخی واژگان به‌خاطر پاسخگویی به ضروریات و نیازهای عصر جدید و شرایط محیط اجتماعی امروزی به وجود آمده‌اند. برخی کتب و مجله‌های عربی، همایی‌های زبانی جدیدی را که در اثر شرایط محیطی و رویدادها پدید آمده‌اند، ثبت کرده‌اند که برای تبیین بیشتر موضوع برخی از آن همایی‌ها را ذکر می‌کنیم: «عَمَلِيَّةُ إِرهَائِيَّةٍ: عملیات تروریستی»، «ضَرْبَةُ جَزَاءٍ: پناستی»، «تَكَرِيرُ البِتْرُولِ: پالایش نفت»، «حَقْلُ غَازٍ: میدان گازی»، «مُعَارِكُ النَّهْضَةِ: مارک رنسانس»، «عَمَلِيَّةُ انتحاریَّةٍ: عملیات خودکشی»، «التَّفَجِيرَاتُ الإرهَائِيَّةُ: انفجارهای تروریستی»، «الوَعَى القومِيّ: آگاهی ملی»، «الرَّغْبَةُ المِلْحَةُ: میل شدید»، «مَسْرَعُ السِّيَاسَةِ: میدان سیاسی» (کُرد، ۲۰۰۳م، ص ۱۳۸)، «سَكْتَةُ دِمَاعِيَّةٍ: سکته مغزی»، «جُبُوبُ المَقَاوِمَةِ: پایگاه‌های مقاومت در سرزمین‌های اشغالی دشمن»، «حَرْبُ الشَّوَارِعِ: درگیری‌های خیابانی»، «الأسلِحَةُ الذکِيَّةُ: سلاح‌های هوشمند» (داود، ۲۰۰۳م، ص ۱۳۸).

با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که پدیده همایی زبانی همچون دیگر پدیده‌های زبانی مطابق با تغییر و تحولات محیطی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ... دچار تغییر و تحول می‌شود.

۱۱. انواع همایی لفظی در قرآن کریم

همایی لفظی در قرآن کریم در دو سطح بررسی می‌شود: مصاحبت و همایی لفظی در سطح اُسْلُوبِ اِسمی و مصاحبت در سطح اِسْلُوبِ فِعْلِيّ. هر کدام از

به‌طور وسیعی بر تطوّر زبان جاهلی در دلالت الفاظ و ترکیب‌ها کمک کرده است. در کتاب «فی التّطوّر اللغوی» تأکید شده که نزول قرآن حایل و جداکننده دو دوره‌ای بود که زبان در آنها می‌زیسته است؛ زیرا [زبان] در انتقالش از دوره اول [قبل از نزول] به دوره دوم [بعد از نزول] دچار عمیق‌ترین تغییرات بنیادی و اساسی شد (شاهین، ۱۴۰۵ق، ص ۱۲). در نتیجه زبان‌های زنده دنیا از آغاز خلقت انسان، به‌صورتی که امروزه هستند، نبوده‌اند؛ بلکه بر اثر گذر زمان و تأثیرپذیرفتن از عوامل محیطی پیرامونشان، دچار تحول شده و تکامل یافته‌اند. زبان از تمدن یک ملت، اشعار و سخنان، آداب و رسوم، عقاید، گرایش‌ها، درجه فرهنگی، شیوه نگرش به زندگی، اوضاع و احوال محیط جغرافیایی و امور اجتماعی عامه مردم بسیار تأثیر می‌پذیرد... و هر نوع تغییر و تحولی که در یکی از این جوانب روی دهد، بدون شک بر تطوّر و تحول زبان تأثیر خواهد گذاشت (وفا، ۱۹۹۷م، ص ۲۵۷).

تحت تأثیر تمدن جدید و تحولات اجتماعی ملاحظه می‌کنیم که پدیده همایی بین واژگان دچار تغییر و تحول می‌شود؛ زیرا شرایط محیطی اثر فعالی در پیدایش و ساختار بخش‌های بزرگی از مصاحبات دارد. ابراهیم انیس در این زمینه می‌گوید: بسیاری از مصاحبات را می‌یابیم که در عصر حاضر به کار نمی‌روند و مطابق با از بین رفتن محیطی که در آن پدید آمده‌اند، متروک گشته‌اند، مانند: «لطم الممتقش، سیر السوانی، حمام منجاب، سوق العروس، مندیل عبده، عین بشار». وی پس از ذکر کردن بخش زیادی از این نوع مصاحبات نتیجه‌گیری می‌کند که این همایی‌ها با از بین رفتن محیطشان از بین رفته‌اند و از

الف) «أَجَلٌ» و «مُسَمًّى» در لغت: لغت‌شناسان در معنای «وقت، زمان» برای «أَجَلٌ» همداستانند؛ لکن نویسندگان لسان‌العرب آن را «زمان مرگ» و یا «زمان سررسید قرض» دانسته است (ابن منظور، بی تا، ج ۱۱، ص ۱۱) و راغب آن را مدت تعیین شده برای هر چیزی می‌داند (راغب اصفهانی، ۱۳۷۵ش، ج ۱، ص ۱۵۲). صاحب قاموس آن را مدت شیء و آخر مدت معنا کرده است (فیروز آبادی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۴۴۷). طبق این دیدگاه، اجل دو معنی دارد، مدت معین و آخر مدت؛ اما ماده واژه «مَسَمًّى» عبارت است از: «السين و الميم و الواو» که اصل آن بر عُلُوّ و برتری جویی دلالت می‌کند (ابن فارس، بی تا، ج ۳، ص ۹۸)؛ لذا «أَسْمَى الشَّيْءِ» مُعَادِل «رَفَعَهُ وَ أَعْلَاهُ» آن چیز را بالا برد» است. «مَسَمًّى» اسم مفعول از این ریشه در باب تفعیل و به معنای «تعیین شده» است (انیس، ۱۳۸۶ش، ج ۱، صص ۹۶۶-۹۶۵).

ب) «أَجَلٌ مُسَمًّى» در قرآن کریم: بعد از اینکه دلالت مُعَجَمًی هر یک از واژگان آشکار شد، به ساحت قرآن می‌رویم و درمی‌یابیم که مصاحبه بین آن دو کلمه در سیاق قرآنی تکرار شده است، و در دلالت کلمه «أَجَلٌ» اثر دارد. معنی «أَجَلٌ مُسَمًّى» در قرآن کریم حول معانی متعددی می‌چرخد؛ زیرا سیاق این ترکیب، گاه ایجاد و خلقت، یا خداوند متعال، یا آفرینش انسان است (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۸۳).

در باب اولین معنا، خداوند متعال می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَوْنَ» (انعام: ۲)؛ اوست که شما را از گلی مخصوص آفرید، سپس برای عمر شما مدتی مقرر کرد، و اجل حتمی و ثابت نزد اوست، [شگفتا! که] باز شما [با این همه دلایل آشکار در یکتایی و

این دو خود فروعاتی دارند که به ترتیب بررسی می‌شوند.

۱-۱۱. همایی لفظی در سطح اسلوب اسمی

آنگاه که دو اسم در کنار هم قرار گیرند سه حالت ممکن است: موصوف و صفت، مضاف و مضاف‌الیه و معطوف و معطوف علیه. اینک هر سه نوع مصاحبت لفظی مذکور همراه با نمونه می‌آیند.

۱-۱-۱۱. همایی لفظی بین موصوف و صفت

یکی از بارزترین صورت‌های مصاحبه لفظی، همایی بین صفت و موصوف است که حوزه تلازم بین واژگان را آشکار می‌سازد. در این نوع مصاحبه، واژگان با کلمات معینی توصیف می‌شوند و رابطه بین دو کلمه ملازم، مستحکم می‌شود در نتیجه این تلازم، تعبیر اصطلاحی ایجاد می‌شود. در اینجا یک نمونه از واژگان قرآنی که بین آنها مصاحبه لفظی از طریق صفت و موصوف برقرار است انتخاب، و تلازم بین آن مصاحبات بررسی می‌شود. همچنین به اثر آن مصاحبات در مشخص و معین کردن دلالت آنها در قرآن کریم اشاره می‌شود و در پایان نمونه‌های دیگری از این نوع همایی‌های لفظی می‌آید.

۱-۱-۱-۱۱. مصاحبه لفظی در ترکیب وصفی «أَجَلٌ مُسَمًّى»

این دو لفظ متلازم ۲۱ بار در قرآن کریم در سیاق‌های مختلف آمده است که بر حوزه تلازم بین آنها در به‌کارگیری قرآنی دلالت می‌کند. قبل از اینکه به دلالت قرآنی این ترکیب وصفی پردازیم، دلالت لغوی هر یک از دو واژه را جداگانه بررسی می‌کنیم.

و خوشی و وسعت تا هنگامی که مرگتان مقدر شده بهره مند می‌کند (طبرسی، ۱۳۶۰ش، ج ۱۲، ص ۷). قرطبی «أَجَلَ مُسَمًّى» در آیه را به معنای مرگ می‌داند و برای این سخن خویش به آیه ۵۲ سوره هود استناد کرده است (قُرْطَبِي، ۱۹۴۶م، ج ۹، ص ۴) یعنی استغفار و توبه و بهره‌مندی از نعمت‌های خدا- مانند باران- و افزایش ایمان و نیروی بدنی، همگی با مرگ که همان اجل مسمی است، از بین می‌رود. «أَجَلَ مُسَمًّى» به معنای مرگ و نابودی حیات دنیوی در سخنی دیگر از خدای تعالی چنین آمده: «...فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى...» (ابراهیم: ۱۰). قرطبی در این آیه نیز «أَجَلَ مُسَمًّى» را به مرگ تفسیر می‌کند و می‌نویسد: «یعنی المَوْتِ، فَلَا يُعَذِّبُكُمْ فِي الدُّنْيَا» (قُرْطَبِي، ۱۹۴۶م، ج ۹، ص ۳۴۷). این معنی در آیات دیگری تکرار شده است (نحل: ۶۱، غافر: ۶۷، نوح: ۴).

معنای سوم برای «أَجَلَ مُسَمًّى» مدت زمان معین است که در آیه ذیل آمده: «وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» (انعام: ۶۰)، و اوست کسی که شبانگاه روح شما را می‌گیرد و آنچه را در روز به دست آوردید می‌داند، سپس شما را در روز برمی‌انگیزد تا مدتی معین (مدت عمرتان) به سرآید، سپس بازگشت شما به سوی اوست آنگاه شما را به آنچه انجام می‌دادید آگاه می‌کند. ابوحیان در تفسیرش بر این باور است که خدای تعالی آنها را در دو حالت خواب و بیداری حیات می‌بخشد تا آنچه از فرصت‌ها و زندگی برایشان مقدر شده است، به‌طور کامل دریافت کنند. «قضای اجل»، حایل و جداکننده مدت عمر از غیر آن

ربوبیت و خالقیت او] شک می‌کنید. صاحب تفسیر کشاف «أَجَلَ مُسَمًّى» را در آیه به «زمان معین قیامت» تفسیر کرده (زمخشری، ۱۳۸۹ش، ج ۲، ص ۸) و به این معنی در بسیاری از آیات قرآن کریم تکرار شده است (رعد/۲، طه/۱۲۹، عنکبوت/۵۳، روم/۸، لقمان/۲۹، فاطر/۱۳ و ۴۵، زمر/۵، شوری/۱۴، احقاف/۳). زمخشری نیز با توجه به همایی واژه «أَجَلَ» با واژه «مُسَمًّى»، به «قیامت» اشاره می‌کند و تصریح می‌کند که اگر چه جمله باید با مبتدا آغاز شود؛ ولی در صورتی که مبتدا نکره و خبر ظرف باشد، حتماً باید خبر مقدم شود؛ ولی در عبارت «وَأَجَلَ مُسَمًّى عِنْدَهُ» خبر ظرف، مقدم نشده است. علتش آن است که «أَجَلَ» به صفت، اختصاص یافته، و به معرفه نزدیک شده است (زمخشری، ۱۳۸۹ش، ج ۲، ص ۹). از تعلیل زمخشری می‌توان این معنا را برداشت کرد که واژه «مسمی» به سبب «مصاحبت» نزدیک است که کلمه «أَجَلَ» را از چارچوب نکره به چارچوب معرفه خارج کند و در دلالت کلمه اثر کند، خصوصاً اگر به تکرار این صفت با کلمه «أَجَلَ» در قرآن کریم توجه کنیم.

دومین معنای عبارت «أَجَلَ مُسَمًّى» «مرگ» است در آیه: «وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ...» (هود: ۳)؛ و اینکه از پروردگارتان آمرزش بخواهید، سپس به سوی او بازگردید، تا آنکه شما را تا پایان زندگی از بهره نیک و خوشی برخوردار کند، و هر که را صفات پسندیده و اعمال شایسته افزون‌تر از دیگران است، پاداش زیادتری عطا کند. در تفسیر آیه گفته‌اند: یعنی وقتی شما از او آمرزش خواستید و به درگاهش توبه کردید، شما را در دنیا از نعمت آسایش

ج ۲، ص ۷۲۳؛ زحیلی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۱۰۵). فقها از همایی وصف «مسمی» با واژه «أجل» در این آیه، حکم فقهی «سَلَم» را استفاده کرده‌اند. از ابن عباس نقل شده است که این آیه به طور خاص درباره سَلَم ساکنان مدینه نازل شد، سپس تمام وام و قرض‌ها را در بر گرفت. فقها به همایی «أجل مسمی» در آیه دین استدلال کرده‌اند که سَلَم برای مدت زمان مجهول جایز نیست (قُرطبی، ۱۹۶۶م، ج ۳، ص ۳۷۸)، و برای تأیید گفتار خود به سنت پیامبر (ص) تمسک جسته‌اند. در حدیث آمده است که پیامبر (ص) هنگامی که وارد مدینه شد، مردم خرما را به مدت دو سال و سه سال قرض می‌دادند، خطاب به آنها فرمود: «مَنْ أَسْلَفَ فِي تَمْرٍ فَلْيُسَلَفْ فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ وَوَزْنٍ مَعْلُومٍ، إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ: هر کس خرما را قرض بدهد باید پیمانه، وزن و مهلت بازگرداندن آن مشخص باشد» (بخاری، بی تا، جزء ۳، صص ۴۴-۴۳). با توجه به آیه بحث‌شده، نقش همایی لفظی در استنباط احکام شرعی نیز آشکار شد. همایی لفظی بین موصوف و صفت در آیات قرآن کریم فراوان یافت می‌شود، مانند: «أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ، الدِّينِ الْخَالِصِ، الدِّينِ الْقِيمِ، الشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ، صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، لَوْحٍ مَحْفُوظٍ، النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ، الْيَوْمِ الْآخِرِ، الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ، مَقَامٍ مَحْمُودٍ، مَقَامٍ كَرِيمٍ، الْعُرْوَةِ الْوُثْقَى، الْبَيْتِ الْحَرَامِ، الْبَيْتِ الْعَتِيقِ، الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ، الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، الشَّهْرِ الْحَرَامِ، ...»

۱۱-۱-۲. همایی لفظی بین مضاف و مضاف‌الیه

ترکیب‌های متشکل از مضاف و مضاف‌الیه در بهکارگیری قرآنی شایع است و از رهگذر بررسی آنها، نقش فعالی که همایی لفظی در تحدید و توجیه دلالت ترکیب‌ها و واژگان دارد، آشکار می‌شود.

و «مُسَمَّى» در علم خدا یا در لوح محفوظ است (اندلسی، ۱۴۲۰ق، ج ۴، ص ۵۳۸). برخی نیز گفته‌اند: یعنی هر انسانی، اجلی را که برایش تعیین شده است، به طور کامل تحقق بخشد (قُرطبی، ۱۹۶۶م، ج ۷، ص ۵). در معنای مذکور این آیه نیز توجه برانگیز است: «...وَيُرْسِلُ الْآخِرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى...» (زمر: ۴۲)، و ارواح دیگری را (که باید زنده بمانند) بازمی‌گرداند تا سرآمدی معین. ممکن است «أجل مسمی» در آیه همان مدت زمان تعیین شده‌ای باشد که خداوند برای بقای انسان در زندگی دنیا مقرر کرده است.

معنای بحث‌شده، در اقتران لفظی «أجل مسمی» با سیاق دین و احکام آن در آیه «دین» نیز متجلی می‌شود، آنجا که الله متعال می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ...» (بقره: ۲۸۲)، ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که دینی را تا مدت معینی (به خاطر گرفتن وام یا داد و ستد) به یکدیگر بدهکار شدید، آن را بنویسید. این آیه، بزرگترین آیه قرآن است که درباره مسائل حقوقی و نحوه تنظیم اسناد تجاری سخن می‌گوید و نشانه جامعیت اسلام است که در دوره جاهلیت و در میان مردمی عقب‌افتاده، دقیق‌ترین مسائل حقوقی را طرح کرده است (قرائتی، ۱۳۸۳ش، ج ۱، ص ۴۴۸). مفسری در تبیین آیه گفته: که این آیه ارشادی از سوی خدای تعالی به بندگان مؤمن است، که چون داد و ستد مدت‌داری با همدیگر انجام دادند، آن را بنویسند تا مقدار و زمان معامله فراموش نشود و نیز برای محکم‌کاری شهادی بر آن گواه باشد (ابن کثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۵۵۹). «أجل مسمی» در آیه به معنای وقت معلوم، مانند تعیین کردن زمان داد و ستد به مدت سال، ماه‌ها و روزهاست (اندلسی، ۱۴۲۰ق،

به‌علاوه نقشی که این همایی، در تبدیل شدن بسیاری از این ترکیب‌ها به اصطلاحات اسلامی ایفا می‌کند نیز روشن می‌شود. اینک یک مثال قرآنی در این باب:

۱۱-۱-۲-۱. مصاحبه لفظی در ترکیبِ اضافی «حدود الله»

«حدود» جمع «حدّ» است و لسان‌العرب، حدّ را جداکننده دو شیء آورده است به‌طوری که یکی با دیگری مخلوط نشود (ابن منظور، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۴۰). در مفردات نیز بر این معنا تأکید شده و آمده است که «تعریف شیء» را هم «حدّ» می‌گویند؛ زیرا تمییزدهنده و جداکننده آن چیز از غیر آن است (راغب اصفهانی، ۱۳۷۵ش، ج ۱، ص ۴۵۶).

در قرآن کریم ترکیب «حدود الله» در ۱۲ موضع تکرار شده و همه آنها بعد از بیان یک سلسله از احکام و مقررات اجتماعی است، مثلاً در آیه ۱۸۷ بقره بعد از اعلام ممنوعیت آمیزش جنسی در اعتکاف و احکامی دربارهٔ روزه، و در آیات ۲۲۹ و ۲۳۰ بقره و آیه یکم سوره طلاق بعد از بیان قسمتی از احکام طلاق و عدّه، و در آیه چهار سوره مجادله بعد از بیان کفارهٔ «ظهار» آمده است، نیز در سوره نساء آیه ۱۳ بعد از بیان احکام میراث، و در آیه ۱۱۲ سوره توبه در بیان اوصاف مؤمنان مطرح می‌شود. در تمام این نمونه‌ها احکام و قوانینی وجود دارد، که تجاوز از آنها ممنوع است و به‌همین دلیل مرز الهی شناخته شده‌اند. کلمه «حدّ» در اصل به‌معنای منع است، و معنای منع در همه نمونه‌های به‌کارگیری و مشتقات این کلمه دیده می‌شود. نهی از نزدیک شدن به حدود خدا کنایه است از اینکه مردم نباید آنها را مرتکب شوند، و به آن حدود تجاوز کنند (طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ج ۲،

ص ۷۰). قرطبی «حدود الله» را احکام الهی اعم از اوامر و نواهی دانسته و وجه تسمیه آن را چنین مطرح کرده است که حدود الهی، مانع وارد شدن چیزهایی می‌شود که جزء آن نیست و نیز از خروج چیزهایی که متعلق به آن است، جلوگیری می‌کند، و لذا مردم از روی آوردن به این اعمال منع می‌شوند (قرطبی، ۱۹۴۶م، ج ۲، ص ۳۳۷). وی در جایی دیگر بیان می‌کند که حدود الله دو قسم است: حدود امر با اطاعت و پیروی، و حدود نهی با اجتناب‌ورزیدن (قرطبی، ۱۹۴۶م، ج ۳، ص ۱۴۶). برخی نیز حدود الله را استعاره از اوامر و نواهی شرعی دانسته‌اند؛ زیرا احکام شرعی بین حلال و حرام، حق و باطل و بین آنچه مردم قبل از اسلام و بعد از اسلام بر آن بودند، جدایی می‌اندازد (ابن عاشور، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۹۳).

همایی لفظی بین دو واژه «حدود» و «الله» از طریق اضافه، اشاره می‌کند که هدف از آن، تشریف حدود و تعظیم آن و القای ترس در جان و روح شنونده است که به انجام آن جرأت پیدا نکند (ابن عاشور، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۷۳) و به این معنا در لسان روایات آمده که پیامبر(ص) فرمودند: «أَنَا أَتَقَاكُمْ لِلَّهِ وَأَعْلَمُكُمْ بِحُدُودِ اللَّهِ: من با تقواترین شما نسبت به خدا و دانستارین شما به حدود الهی هستم» (ابن حنبل، ۱۴۰۴ق، جزء ۵۱، ص ۴۷۳)؛ ولی گاهی معنی «حدود الله» به برخی به‌کارگیری‌های دیگر اختصاص می‌یابد و از آن «عقوباتی که خداوند تعالی به‌سبب برخی معاصی قرار داده است» اراده می‌شود. در این معنا قول پیامبر(ص) خطاب به اسامه بن زید توجه‌برانگیز است که برای یک زن مخزومی که دزدی کرده بود، نزد رسول خدا درخواست شفاعت کرد، پیامبر(ص) در جواب فرمودند: «يَا أَسَامَةَ: أَتَشْفَعُ فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ!؟» (سجستانی، بی‌تا، جزء ۴، ص ۲۳۰).

الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً...» (ابراهیم: ۳۱)، و «...وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تَجْرَةً لَّنْ تَبُورَ» (فاطر: ۲۹). یعنی به دلیل حرص و گرایش‌هایی که به انجام کار نیک دارند، همواره در همه حال و در هر زمانی صدقه می‌پردازند (زمخشری، ۱۳۸۹ش، ج ۱، ص ۳۸۹). برخی معتقدند غرض از جمع بین دو واژه، استغراق اوقات است به اعطای صدقات (حسینی شاه عبدالعظیمی، ۱۳۶۳ش، ج ۱، ص ۵۰۰). دیگران گفته‌اند انتخاب این روش‌های مختلف، رعایت شرایط بهتر برای انفاق است؛ یعنی انفاق کنندگان باید در انفاق خود، جهات اخلاقی و اجتماعی را در نظر بگیرند. آنجا که انفاق به نیازمندان موجبی برای اظهار ندارد، آن را مخفی سازند تا هم آبروی گیرنده حفظ شود و هم خلوص بیشتری در آن باشد، و آنجا که مصالح دیگری مانند تعظیم شعائر و تشویق و ترغیب دیگران در کار است، مانند انفاق برای جهاد و بناهای خیر و مانند آن، که با اخلاص نیز منافات ندارد آشکارا انفاق کند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۲، ص ۳۶۱).

علاوه بر عطف بین دو اسم، همایی بین دو واژه، از طریق اسلوب عطفی در صیغه فعل نیز می‌آید، و دو فعل «یُسِرُّ» و «یُعَلِنُ» بارها در کنار هم آمده‌اند، و سیاق آنها سخن از علم خدای سبحان و احاطه‌اش به جمیع احوال بندگان است، مانند: «وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعَلِنُونَ» (نحل: ۱۹)، و «...وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعَلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (تغابن: ۴)، و «أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعَلِنُونَ» (بقره: ۷۷)، و «...أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعَلِنُونَ...» (هود: ۵)، و «لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعَلِنُونَ...» (نحل: ۲۳)، و «...إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا

نمونه‌های زیر همایی لفظی بین مضاف و مضافیه است که برخی از آنها از ابداعات قرآن کریم است و قبلاً به‌کاررفته است: «أم القرى، أم الكتاب، أهل البيت، أهل الذکر، أهل القرى، أهل النار، دابة الأرض، رؤوس الشياطين، سدره المنتهی، شعائر الله، خطبة النساء، جبل الوريد، و...»

۱۱-۱-۳. همایی لفظی بین معطوف و معطوف‌علیه

بعد از اسلوب‌های وصف و اضافه، نوبت به عطف می‌رسد که در آن مصاحبت دو لفظ نه بر اساس توصیف است و نه اضافه؛ بلکه دو واژه با «واو» عطف کنار هم قرار می‌گیرند و در هم اثر می‌گذارند. اقتران این دو واژه به دو شکل می‌تواند باشد: متضادها و مکمل‌ها.

۱۱-۱-۳-۱. مصاحبت دو واژه متضاد با واو عطف

(عُكُوس)

نمونه‌های فراوانی در قرآن کریم وجود دارد که دو واژه ضدّ هم، بارها کنار هم به‌کاررفته‌اند. اینک به یک نمونه از آن یعنی «سِرٌّ وَعَلَانِيَةٌ» می‌پردازیم: «سِرٌّ» در لغت به معنای پنهان داشتن و نقطه مقابل آشکار کردن است (راغب اصفهانی، ۱۳۷۵ش، ج ۲، ص ۲۰۱) و «عَلَانِيَةٌ» برعکس، یعنی آشکار کردن (راغب اصفهانی، ۱۳۷۵ش، ج ۲، ص ۶۴۰). همایی بین دو واژه در به‌کارگیری قرآنی از طریق اسلوب عطفی صورت گرفته است. سیاق این ترکیب عطفی، بیان اوصاف مؤمنان است، آنجا که در تمام احوال، اعم از نهان و آشکار انفاق می‌کنند، مانند: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً...» (بقره: ۲۷۴)، و «...وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً...» (رعد: ۲۲)، و «قُلْ لِعِبَادِي

بسیار مهم، یعنی «کافی نبودن ایمان به تنهایی» اشاره می‌کند؛ زیرا چاره‌ای جز اقتران عمل نیست تا وجود ایمان را ثابت کند. بدون شک شیوع این همایی قرآنی با اسلوب عطف، کامل‌کننده معناست و آن را تأکید می‌کند؛ لذا علما ایمان را اینگونه تعریف کرده‌اند: «قول باللسان وتصديق بالقلب وعمل بالجوارح يزيد وينقص» (علی حزه، ۱۴۲۲ق، ص ۱۲۷). در این تعریف قید «عمل» ذکر شده است؛ همچنین از این همایی استفاده می‌شود که عمل بدون ایمان قلبی نیز پذیرفته نیست. این مطلب را شارح طحاویه آورده است که برای انسان حکم ایمان ثابت نمی‌شود مگر با عمل همراه با تصدیق (أبی‌العز حنفی، ۱۴۱۴ق، ص ۳۶۳)؛ بنابراین اعمال بدون ایمان قلبی، منتهی به ایمان نمی‌شوند. با توجه به مثال مزبور، نقش همایی لفظی در خطرترین قضایای اعتقادی مسلمانان روشن شد.

برخی دیگر از همایی‌های قرآنی در سطح اسلوب عطفی (متکاملات) عبارت‌اند از: «يَأْجُوجُ وَ مَاْجُوجُ، الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ، تُرَابًا وَعَظْمًا، الْجَلَالُ وَالْإِكْرَامُ، الْجُوعُ وَالْخَوْفُ، السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ، الصَّغَا وَالْمَرْوَةُ، الصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ وَ...»

۱۱-۲. همایی لفظی در سطح اسلوب فعلی

دانستیم که همایی و تلازم لفظی در قرآن کریم در دو سطح اسمی و فعلی مطالعه می‌شود. بحث از سطح اسلوب اسمی گذشت و اینک به ساختار فعلی می‌پردازیم. همایی لفظی در سطح اسلوب فعلی شامل دو قسمت است: اول بین فعل و اسم، و دوم بین فعل و حرف جر.

یَعْلُونُ» (یس: ۷۶). این اقتران و تلازم دلیلی است بر کمال علم خدای تعالی در بالاترین مرتبه، و در نتیجه خدای تعالی بر تمامی احوال بندگانش آگاه است؛ لذا همایی بین دو واژه در این سیاق الزامی است و جداکردن آن ممکن نیست. در قرآن کریم نمونه‌های دیگری از «عُكُوس» وجود دارد که برخی عبارت‌اند از: «بُكَرَةٌ وَأَصِيلًا، بُكَرَةٌ وَعَشِيًّا، رَغَبًا وَرَهَبًا، السَّرَّاءُ وَالضَّرَّاءُ، المشرق و المغرب، الغدو و الأصال، الغیب و الشهادة»

۱۱-۱-۳-۲. مصاحبت دو واژه مکمل با واو عطف (متکاملات)

در قرآن کریم علاوه بر همایی واژگان متضاد، کلمات دیگری نیز با هم مقترن می‌شوند و معنای آنها به هم پیوند خورده است و دلالت ترکیب‌های به وجود آمده تنها از طریق واو عطف کامل می‌شود. در اینجا نمونه معروفی که در بهکارگیری قرآنی بسیار شایع است، بررسی می‌شود و آن اقتران فعل «آمنوا» با ترکیب «وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ» است. این عبارت در قرآن کریم از طریق اسلوب عطفی آمده و در ۵۲ موضع تکرار شده است، که بر شیوع این تلازم در قرآن کریم دلالت می‌کند. به این آیات توجه کنید: «وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ...» (بقره: ۲۵)، و «وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (بقره: ۸۲)، و «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ...» (بقره: ۲۷۷)، و «وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا...» (نساء: ۵۷). این همایی به یک مسأله اعتقادی

۱۱-۲-۱. همایی لفظی بین فعل و اسم

از مهم‌ترین صورت‌های همایی لفظی در قرآن کریم در سطح اسلوب فعلی، صورت (فعل + اسم) است. به‌کارگرفتن افعال که در قرآن کریم در همراهی با کلمات مختص به خود می‌آیند، شایع است و اثر فعالی در دلالت این افعال و همچنین شیوع آنها در کاربردهای غیر قرآنی دارد. یکی از نمونه‌های این اسلوب، همراهی فعل «آتی» با «زکات» است. «إیتاء» مصدر باب افعال بوده که فعل «آتی یؤتی» از آن مشتق شده و به معنای «إِعْطَاء: بخشش» است (ابن منظور، بی تا، ج ۱۴، ص ۱۷). به‌کارگرفتن این فعل همراه «زکات» در سیاق‌های قرآنی در ۲۴ آیه تکرار شده است، از جمله: «وَأَقِمْوُا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ...» (بقره: ۴۳)، و «...الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ...» (مائده: ۵۵)، و «...فَسَأَلْتُهَا لَلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» (اعراف: ۱۵۶).

آنچه ارتباط داشتن بین دو واژه در سیاق قرآنی را تأیید می‌کند، به‌کارگرفتن اسم فاعل و مصدر از ماده این فعل نیز، همراه با لفظ زکات است، مانند: «...وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...» (نساء: ۱۶۲)، و «...وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ...» (انبیاء: ۷۳)، و «رَجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجْرَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ» (نور: ۳۷). راغب به این تلازم اشاره کرده و معتقد است که صدقه‌دادن در قرآن با لفظ «إیتاء» مخصوص شده است (راغب اصفهانی، ۱۳۷۵ش، ج ۱، ص ۱۴۶). نمونه‌های دیگری از اقتران فعل و اسم در قرآن مانند: «تبارک الله، جاهد فی سبیل الله، حجَّ البیت و...» یافت می‌شود.

۱۱-۲-۲. همایی لفظی بین فعل و حرف جر

ساختار دوم از هم‌نشینی افعال، مصاحبت فعل و حرف جر است. می‌دانیم که برخی از فعل‌ها برای متعدی‌شدن باید با حرف جر همراه شوند؛ ولی افعال در این باب دو نوع هستند. گاه فعلی تنها با یک حرف جر مقترن و همراه می‌شود و گاه اختصاصی در کار نیست.

۱۱-۲-۲-۱. همایی افعال با حروف جر متعدّد (غیر مختص)

حرف جر، اثر فعال و پر اهمیتی در تغییر دلالت فعل دارد (داود، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص ۶)؛ بنابراین توجه به رابطه ترکیبی بین فعل و حرف جر برای رسیدن به معنای مطلوب ضروری و انکارناپذیر است. فعل هرگاه به‌طور مطلق بیاید، دلالت عمومی دارد و اگر به همراه آن حرف جر بیاید، دلالتش به معنای معینی اختصاص می‌یابد. از اینجاست که حروف ترکیب‌یافته با افعال، نهایت اهمیت در دلالت را کسب می‌کند. از نمونه‌های مشهور، فعل «رغب» است که در اصل به معنای فراخی و گنجایش در چیزی است (راغب اصفهانی، ۱۳۷۵ش، ج ۲، ص ۸۶). زمانی که گفته شود: «رَغِبَ فِيهِ» و «رَغِبَ إِلَيْهِ»، مانند آیه «...إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ» (توبه: ۵۹)؛ علاقه و تمایل شدید را در آن اقتضاء می‌کند، با این تفاوت که علاقه و تمایل در «رَغِبَ إِلَيْهِ» بیشتر است؛ ولی اگر گفته شود: «رَغِبَ عَنْهُ»، مانند آیه: «وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ...» (بقره: ۱۳۰)؛ دوری و بی میلی نسبت به چیزی را می‌رساند (راغب اصفهانی، ۱۳۷۵ش، ج ۲، ص ۸۶).

همان‌طور که ملاحظه شد، این دلالت‌ها متفاوت است و حتی گاهی به حد تناقض می‌رسد و سبب

صاحب تفسیر روح المعانی «باء» در آیه را برای سببیت می‌داند و در تفسیر آیه می‌نویسد که اگر ما بالابردن او را می‌خواستیم، قطعاً به سبب این آیات و عمل کردن به محتوای آنها، او را به منازل نیکان بالا می‌بردیم (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۱۰۶) و برخی دیگر گفته‌اند که معنایش این می‌شود که اگر ما می‌خواستیم او را با همین آیات به درگاه خود نزدیک می‌کردیم (طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ج ۸، ص ۴۳۴).

ج) «رفع» همراه با «علی»: فعل (رفع) همچنین در ترکیب (رفع + علی) آمده است از جمله در آیه: «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا...» (یوسف: ۱۰۰)، که حرف جر در آنجا افاده استعلای حقیقی می‌کند (داود، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص ۲۱۵).

د) «رفع» همراه با «ل»: فعل (رفع) همچنین در ترکیب (رفع + ل) آمده است از جمله در آیه: «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» (شرح: ۴). «رفع ذکر» به معنای بلند آوازه کردن کسی است، به طوری که نامش و گفت‌وگویش از همه نام‌ها و همه خاطره‌ها بلندتر باشد و خدای تعالی نام آن حضرت را چنین کرد (طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ج ۲۰، ص ۵۳۲). تعبیر به «لک» تأکیدی است بر اینکه نام و آوازه پیامبر را برخلاف تمام آن کارشکنی‌ها و دشمنی‌ها بلند ساخت (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۲۷، ص ۱۲۵). برخی نیز بر این باورند که «لام» برای اختصاص است و تکریم و بزرگداشت پیامبر (ص) با ذکر، بلند آوازه کردن را افاده می‌کند (داود، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص ۲۱۵؛ سیوطی، ۱۳۹۲ش، ج ۲، ص ۲۲۲).

ه) «رفع» همراه با «من»: گاه فعل «رفع» در ترکیب (رفع + من) آمده است، از جمله در آیه: «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ...» (بقره: ۱۲۷)، که «من» برای

همه آنها ترکیب فعل با حرف جر است. حرف جر «فی» به معنای ظرفیت، «عن» برای مُجاوِزَه و «إلی» برای انتهای غایت است. فعل «رَغِبَ» این دلالت‌ها را از ترکیب شدنش با همان حروف به دست آورده است. از این رو نباید گمان کنیم که دلالت حاصل شده از (فعل + حرف جر) تنها به سبب حرف و یا تنها به سبب فعل است؛ بلکه باید دلالت هر دو با هم در آن ترکیب توجه شود و اینکه همایی بین فعل و حرف جر، این دلالت را ایجاد کرده است؛ بنابراین برخی از افعال، معنایشان بر اساس اختلاف حروف جر که به همراه آنها می‌آیند، متفاوت می‌شود.

نمونه دیگر فعل «رَفَعَ» است که دلالت‌های معنایی متعددی با حروف جر مختلف دارد. «رَفَعَ» در لغت اصل واحدی است به معنای برداشتن و متضاد آن «وَضَعَ: گذاشتن»، مثل «بار به زمین گذاشتن» است (ابن فارس، بی تا، ج ۲، ص ۴۲۳). این فعل، پنج بار در قرآن با پنج حرف جر متفاوت، مقترن و همراه شده است که هر کدام از آنها بر یک معنا دلالت دارد.

الف) «رفع» همراه با «إلی»: فعل (رفع) در ترکیب (رفع + إلی) آمده است از جمله آیه: «بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» (نساء: ۱۵۸). برخی بر این باورند که «رفع» در آیه، دور کردن از این عالم به عالم آسمان‌هاست و «إلی» برای افاده انتهای مجازی و تشریف و بزرگداشت است (ابن عاشور، بی تا، ج ۴، ص ۳۰۸)، و گروهی گفته‌اند که حرف «إلی» جهت فعل، و انتهای غایتش را تبیین می‌کند (داود، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص ۲۱۵؛ سیوطی، ۱۳۹۲ش، ج ۲، ص ۷۴).

ب) «رفع» همراه با «ب»: گاه فعل (رفع) در ترکیب (رفع + ب) آمده است از جمله آیه: «وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوْنَهُ...» (اعراف: ۱۷۶).

کسب آن دانسته؛ زیرا معتقد است که این واژه در اصل به معنی بر طرف کردن تباهی و سختی هاست (راغب اصفهانی، ۱۳۷۵ش، ج ۱، ص ۴۷۰).

فعل (حرض) همراه با حرف جر (علی) در سخن خدای تعالی آمده است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ...» (انفال: ۶۵). کلمه «تَحْرِیض» (طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ج ۹، ص ۱۶۱). یعنی ترغیب بر مبادرت و پیش افتادن و پیش رفتن به سوی امری و منع از ضد آن است (خسروانی، ۱۳۹۰ق، ج ۳، ص ۴۵۵). همچنین گفته اند که حرف جر «علی» در آیه برای استعلای معنوی (غیر حسی) است (سیوطی، ۱۳۹۲ش، ج ۲، ص ۲۸۷)، زیرا ترغیب بر جنگ به نیرویی نیاز دارد که شنونده این تحریض را احساس کند تا بتواند در میدان معرکه محکم و استوار بجنگد.

نتیجه

از این پژوهش نظری و کاربردی، نتایج زیر به دست آمد:

۱. همایی لفظی در قرآن کریم وجهی از وجوه اعجاز قرآن کریم را در گزینش الفاظ و نوآوری های آن اثبات می کند.
۲. قرآن کریم بسیاری از مصاحبات زبانی گرانها و با ارزش را ایجاد کرده و به آنها صبغه اسلامی داده است.
۳. همایی لفظی نقش فعالی در ایجاد بسیاری از اصطلاحات اسلامی مطرح شده در قرآن کریم دارد، مانند اصطلاحات: (المشعر الحرام، المقام المحمود، أصحاب الیمین، أصحاب الشمال، سدره المنتهی، یوم القیامه، ابن السبیل، و...).

ابتدای غایت مکانی است (داود، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص ۲۱۶؛ سیوطی، ۱۳۹۲ش، ج ۲، ص ۲۸۷). در این سیاق می رساند که شالوده های خانه کعبه وجود داشته است و ابراهیم و اسماعیل پایه ها را بالا بردند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش، ج ۱، ص ۴۵۵؛ طبرسی، ۱۳۶۰ش، ج ۲، ص ۵۰؛ داود، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص ۲۱۶). در نتیجه: ترکیب (رفع + الی) یفید الرفع و غایته و ترکیب (رفع + علی) یفید الرفع الی اعلی و ترکیب (رفع + من) یفید رفع البناء و ترکیب (رفع + ل) یفید التشریف (بالذکر) (داود، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص ۲۱۶).

همچنین ملاحظه می شود که واژه (رفع) در معانی زیر به کار می رود: گاهی در برداشتن اجسام است که آنها را از جایشان برمی دارند، گاهی در ساختن و بناکردن در وقتی که آن را برپا می دارند و می سازند، گاهی در یادآوری و ذکر زمانی است که آن را فراگیر و جاری می سازد، و زمانی در جاه و منزلت است وقتی که آن را ارزشمند و شرافتمندش می کنی (راغب اصفهانی، ۱۳۷۵ش، ج ۲، ص ۹۴).

۱۱-۲-۲-۲. همایی افعال با حروف جر مخصوص به خود (مختص)

برخی از افعال در سیاق قرآنی فقط همراه با حرف جر مخصوص به خود می آیند به گونه ای که به غیر آن تجاوز نمی کنند. بر آنها «افعال مختصه» اطلاق می شود و فعل «حَرَّضَ» یکی از آنهاست. اینک آن را بررسی می کنیم:

حرض: تَحْرِیضِ مصدر باب تفعیل و به معنی برانگیختن و ترغیب به جنگیدن است (ابن منظور، بی تا، ج ۷، ص ۱۳۳). راغب آن را تشویق و برانگیختن به چیزی یا خوب جلوه دادن آن، و آسان کردن زحمات

آن توجه کرده‌اند، مانند: (أجل مسمى، الصلاة الوسطی، الخیط الأبیض، الخیط الأسود و ...).

منابع

۱. قرآن کریم (ترجمه حسین انصاریان)
۲. ابن اثیر، ضیاء الدین (۱۴۱۱ق)، المثل السائر فی أدب الکاتب و الشاعر، تحقیق: محمد محیی‌الدین عبدالحمید، بیروت: مکتبه عصریه (صیدا).
۳. ابن حنبل، احمد (۱۴۰۴ق)، المسند، تحقیق: احمد محمد شاکر، مصر: دارالمعارف.
۴. ابن عاشور، محمد بن طاهر (بی‌تا)، التحریر و التنویر، بیروت: مؤسسه التاریخ.
۵. ابوهلال عسکری (۱۴۱۸ق)، الفروق اللغویة (الفروق فی اللغة)، تحقیق: محمد ابراهیم سلیم، قاهره: دارالعلم و الثقافة، چاپ دوم.
۶. سیبویه، ابویشر عمرو بن عثمان بن قنبر (بی‌تا)، الکتاب، تحقیق: عبدالسلام هارون، بیروت: دارالجیل.
۷. ابن فارس، احمد (بی‌تا)، معجم مقاییس اللغة، مصحح: عبدالسلام محمد هارون، قم: مکتب الأعلام الإسلامی.
۸. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو (۱۴۱۹ق)، تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۹. ابن منظور، محمد بن مکرم (بی‌تا)، لسان‌العرب، بیروت: دار صادر، چاپ سوم.
۱۰. اندلسی، ابوحنیان محمد بن یوسف (۱۴۲۰ق)، البحر المحیط فی التفسیر، بیروت: دارالفکر.

۴. همایی لفظی در قرآن کریم متنوع است. از آنجایی که برخی از واژگان حوزه وسیع (معدّل کبیر) دارند، به طوری که در ملازمت و همراهی خودشان، واژگان بسیاری را می‌پذیرند، مانند: (أصحاب، یوم، أهل، سیبل و ...) و بر عکس آن کلماتی هستند که دارای معدل ضعیف هستند و این امکان وجود دارد که بتوان کلمه ملازم و همراه آنها را پیشگویی کرد، مانند: (خطبة النساء، المشعر الحرام، سکره الموت، سدره المنتهی، سم الخیاط و ...).

۵. نظریه مصاحبه لفظی نقش اساسی و کلیدی در مشخص و تعیین کردن دلالت بسیاری از واژه‌ها و ترکیب‌های قرآنی دارد و ممکن نیست به تنهایی و جدا از نظریه مصاحبه به فهم دلالت الفاظ و ترکیب‌ها در نص قرآنی دست یافت.

۶. در قرآن کریم انواع مصاحبه لفظی بین موصوف و صفت، مضاف و مضاف‌الیه، معطوف و معطوف علیه، فعل و اسم، فعل و حرف جر آمده است.

۷. دلالت بسیاری از ترکیب‌ها در قرآن کریم گوناگون است، به طوری که برخی از ترکیب‌های وارده در آن تنها بر معنی معین و مشخصی در به‌کارگیری قرآنی دلالت می‌کند، مانند اصطلاح «صراط مستقیم» که تنها بر معنی «اسلام» دلالت می‌کند یا اصطلاح «البيت الحرام» که در به‌کارگیری قرآنی جز به منظور دلالت بر کعبه مشرفه نیامده است؛ ولی برخی از ترکیب‌ها هستند که معنای آنها در قرآن کریم متعدد است و دلالت آنها بر حسب سیاق وارد شده در قرآن مشخص می‌شود، مانند: «میثاق غلیظ».

۸. ممکن است از پدیده همایی لفظی در استنباط احکام شرعی استفاده شود که اصولیان و مفسران، به

۱۱. أبی العز حنفی، علی (۱۴۱۴ق)، شرح عقیده طحاویہ، تحقیق: شیخ محمد ناصرالدین البانی، ریاض: المکتب الإسلامی، چاپ دوم.
۱۲. ابن هشام، عبدالله بن یوسف (۱۴۱۴ق)، شرح قطر الندی و بل الصدی، تحقیق: یوسف البقاعی، بیروت: دارالفکر، چاپ دوم.
۱۳. انیس، ابراهیم (۱۹۸۰م)، دلالة الألفاظ، قاهره: مکتبة الأنجلو المصریة، چاپ چهارم.
۱۴. انیس، ابراهیم، عبدالحلیم منتصر و دیگران (۱۳۸۶ش)، المعجم الوسیط، ترجمه: محمد بندر ریگی، تهران: اسلامی، چاپ دوم.
۱۵. آلوسی، سید محمود شکری (۱۴۱۵ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت: دارالکتب العلمیه، بی جا.
۱۶. بخاری، محمد بن اسماعیل (بی تا)، صحیح بخاری، ریاض: مرکز دراسات و إعلام، بی جا.
۱۷. برکاو، عبدالفتاح عبد العلیم (۱۴۱۱ق)، دلالة السياق بین التراث و علم اللغة الحديث، قاهره: دارالمنار.
۱۸. بشر، کمال (۱۹۸۷م)، دور الكلمه فی اللغة، قاهره: مکتبة الشباب.
۱۹. ثعالبی، ابو منصور (۱۹۸۵م)، ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: دارالمعارف، بی جا.
۲۰. جاحظ، ابو عثمان عمرو بن بحر (۲۰۰۳م)، البیان و التبیان، تحقیق و شرح: عبدالسلام هارون، بیروت: دارالمعرفه.
۲۱. حسام الدین، کریم زکی (۱۴۰۵ق)، التعبير الاصطلاحی، قاهره: مکتبة الأنجلو المصریة.
۲۲. --- (۲۰۰۰م)، التحلیل الدلالی إجراءاته و مناهجه، قاهره: دارغریب، بی جا.
۲۳. حسن جبل، محمد (۲۰۰۴م)، الدلالات القرآنیة فی مفردات القرآن للراغب الأصفهانی، قاهره: بی نا، چاپ دوم.
۲۴. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین، (۱۳۶۳ ش)، تفسیر اثنا عشری، تهران: میقات، بی جا.
۲۵. خسروانی، علی رضا (۱۳۹۰ق)، تفسیر خسروی، تهران: انتشارات اسلامیة.
۲۶. داود، محمد محمد (۱۴۲۳ق)، القرآن الکریم و تفاعل المعانی، قاهره: دار غریب.
۲۷. --- (۲۰۰۳م)، حرب الكلمات فی الغزو الأمريكي، للعراق، قاهره: دارالغریب.
۲۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد بن فضل (۱۳۷۵ش)، المفردات فی غریب القرآن (مفردات الفاظ قرآن)، ترجمه و تحقیق: دکتر سید غلامرضا خسروی حسینی، تهران: مرتضوی، چاپ دوم.
۲۹. زحیلی، وهبة بن مصطفى (۱۴۱۸ق)، التفسیر المنیر فی العقیة و الشریعة و المنهج، بیروت: دارالفکر المعاصر، بی جا.
۳۰. زمخشری، محمود بن عمر (۱۳۸۹ش)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، ترجمه: مسعود ابن هشام، تهران: ققنوس.
۳۱. --- (بی تا)، أساس البلاغة، بیروت: دار صادر.
۳۲. سامرای، ابراهیم (۱۹۸۷م)، فقه اللغة المقارن، بیروت: دارالعلم للملایین، چاپ چهارم.

۳۳. سجستانی، ابوداود سلیمان بن اشعث (بی‌تا)، *السُّنَنُ، تصحیح: مُحیی الدین عبدالحمید*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی‌جا.
۳۴. سیوطی، جلال الدین عبد الرحمن (۱۳۹۲ش)، *الإِتقان فی علوم القرآن*، ترجمه: محمود طیب حسینی، قم: اصول الدین، چاپ پنجم.
۳۵. --- (۱۴۰۰ق)، *المزهر فی علوم اللغه، تحقیق: محمد احمد جاد المولی و محمد ابوالفضل ابراهیم*، بیروت: دار الفکر.
۳۶. سیبویه، ابی بشر عمرو بن عثمان بن قنبر (۲۰۰۱م)، *الکتاب*، تحقیق: عبد السلام هارون، بیروت: دار الجیل.
۳۷. شاهین، عبد الصبور (۱۴۰۵ق)، *فی التطور اللغوی*، بیروت: مؤسسه رساله، چاپ دوم.
۳۸. صالح حسنین، صلاح الدین (۲۰۰۵م)، *الدلالة و النحو*، قاهره: بی‌نا.
۳۹. طباطبایی، محمد حسین (۱۳۷۴ش)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، بی‌جا.
۴۰. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۶۰ش)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ترجمه: علی کرمی، تهران: فراهانی، بی‌جا.
۴۱. عبد العزیز، محمد حسن (۱۴۱۰ق)، *المصاحبه فی التعبير اللغوی*، قاهره: دارالفکر العربی.
۴۲. --- (۱۴۰۹ق)، *مدخل الی علم اللغه*، قاهره: بی‌نا، چاپ دوم.
۴۳. ابن عقیل، بهاء‌الدین (۱۴۲۱ق)، *شرح علی الفیه ابن مالک*، قاهره: مکتبه الخانجی، چاپ پنجم.
۴۴. علی حزه، وصیف (۱۴۲۲ق)، *القول الرشید فی عقیده التوحید*، قاهره: دارالألبانی.
۴۵. عوض حیدر، فرید (۱۴۱۹ق)، *محاضرات فی قضايا اللغه العربیة*، قاهره: دارالعلم.
۴۶. فیروز آبادی، محمد بن یعقوب (۱۴۱۵ق)، *القاموس المحیط*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۴۷. قرائتی، محسن (۱۳۸۳ش)، *تفسیر نور*، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
۴۸. قرطبی، محمد بن احمد (۱۹۴۶م)، *الجامع لأحكام القرآن*، قاهره: دارالکتب المصریه، بی‌جا.
۴۹. کُرد، محمد (۲۰۰۳م)، *تطور الألفاظ و التراکیب و المعانی*، قاهره: دارالغریب.
۵۰. محمد حلمی هلیل، محمد (۲۰۰۰م)، *مجله عالم الفکر*، شماره ۳، قاهره: بی‌نا، بی‌جا.
۵۱. مختار عمر، احمد (۱۴۱۸ق)، *صناعة المعجم الحدیث*، قاهره: عالم الکتب.
۵۲. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴ش)، *تفسیر نمونه*، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
۵۳. وافی، علی عبد الواحد (۱۹۹۷م)، *علم اللغه*، قاهره: دارالفکر العربی، چاپ دوم.